

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی-پژوهشی

سال هفتم-شماره اول-بهار 1393-شماره پیاپی 23

نگاهی به مضمون آفرینی و استعاره‌پردازی (مکنیه) در سبک شاعرانهٔ نفثه‌المصدور³⁹
(ص 117-131)

حبیبه سپهری⁴⁰

تاریخ دریافت مقاله: 92/10/14

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: 92/12/25

چکیده

در نثر فنی و مصنوع، آرایش لفظی، تصویرآفرینیهای بدیع و اصرار بر کاربرد انواع صورخیال و صنایع بدیعی از اهمیت خاصی برخوردار است که نمونهٔ بارز این کاربرد را میتوان در نفثه‌المصدور مشاهده کرد و به این دلیل، آن را نمونهٔ اعلای نثر فنی و مصنوع دانسته‌اند.

زیدری نسوی با بیانی شاعرانه و تخیل بسیار غنی و بی‌نظیر، گوشه‌هایی از تاریخ ایران را در قرن هفتم - که همزمان با حملهٔ خانمانسوز و ویرانگرانهٔ مغول است - با تسلط کامل بر نویسندگی، به نگارش درآورده است.

انواع صورخیال، به عنوان ابزار تصویرآفرینی و مضمون‌پردازی، در اختیار مؤلف بوده تا اندیشه‌ها و احساسات خود را در لباس الفاظ زیبا جلوه‌گر سازد که در این عرصه، انواع استعاره بویژه استعارهٔ مکنیه در خلق تصاویر و تعابیر بکر و بدیع و ترکیبات نغز و ملموس از برجستگی و تمایز ویژه‌ای برخوردار است.

در این مقاله سعی شده است تا علاوه بر نشان دادن قدرت و توان نویسنده و بیان وسعت اندیشه و نشان دادن گستردگی دایرهٔ لغات، به اشکال گوناگون استعاره مکنیه پرداخته شود و پس از ذکر و تحلیل مثال‌هایی از نفثه‌المصدور، میزان کاربرد و شیوهٔ به‌کارگیری هریک برای آفرینش تعابیر دلنشین و مضامین نو و تعجب برانگیز نمایانده شود.

کلیدواژه‌ها: زیدری نسوی، نفثه‌المصدور، نثر فنی و شاعرانه، تصویرآفرینی و استعاره مکنیه.

³⁹ برگرفته از رساله دکتری به راهنمایی دکتر جلیل تجلیل

⁴⁰ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات drsephri.h@gmail.com

مقدمه:

شهاب الدین محمد زیدری نسوی در قرن هفتم، پس از حمله و هجوم ویرانگرانه مغول به ایران و بعد از کشته شدن سلطان «جلال الدین خوارزمشاه» کتاب نفثه المصنوع را به نثری «فنی و مصنوع» نوشته که آن را به علت برخورداری از تخیل سرشار و داشتن عبارات موزون و بدیع، وفور کاربرد صورخیال و صنایع بدیعی، نثر شاعرانه نامیده‌اند.

نثر کتاب، فنی و مصنوع است و از عنوان نثر میتوان دریافت که نوشته‌ای دشوار، پیچیده، معماگونه و ... است که خواندن و فهم درست آن نیاز به اطلاعات زیاد، گستردگی دایره لغات، آشنایی با انواع صورخیال و صنعت‌های بدیعی دارد و درباره این نوع نثر، نوشته‌اند:

«نثر فنی در یک کلام، نثری است که می‌خواهد تشبیه به شعر کند و بدین لحاظ هم از نظر زبان و هم از نظر فکر و هم مختصات ادبی دیگر، نمی‌توان آن را دقیقاً نثر دانست که هدف آن، تفهیم و تفاهم و انتقال پیام به صورت مستقیم است، بلکه نثری است شعروار که مخیل است و زبانی تصویری دارد و سرشار از صنایع ادبی است. در یک کلام نثر فنی، نثری است که با شعر، یک قدم بیشتر فاصله ندارد.» (سبک شناسی نثر، شمیسا، ص: 76)

مؤلف گاه برای رعایت سجع و قرینه‌سازی، واژه‌هایی مهجور را به کار برده و ترکیباتی چون «مهیره ایام، اَشبار عبارات، خریدۀ دنیا، اَطناب اِطناب و ...» را آفریده که موجب تکلف و دیریابی متن شده است و از سلاست و شیوایی اثر میکاهد یا فهم مطالب را سنگین و دشوار میکند و رشته مفاهیم از دست خواننده بیرون میرود زیرا برای دانستن معنا و مفهوم واژه و عبارت، گاهی به فرهنگ لغت نیازمند میشود.

با توجه به ویژگی‌هایی که درباره نثر فنی بویژه نفثه المصنوع ذکر شد، میتوان گفت که این کتاب از رستاخیز واژه‌ها، جادوی مجاورت، هنجارشکنی و عادت ستیزی و آشنایی‌زدایی فوق‌العاده‌ای برخوردار است، زیرا برای خواننده در ابتدا دشوار به نظر میرسد و بعد از دقت و تأمل بیشتر، غرق در زیباییهای کتاب میگردد و علاقه و رغبت او جهت دوباره خواندن، بیشتر میگردد و از سوی دیگر هرچه بیشتر مطالعه شود، هنرمندی و توانایی مؤلف در این عرصه و دلنشینی و جذابیت نفثه المصنوع، بیشتر و بهتر نمایانده میشود که در مسیر دستیابی به این توفیق، انواع استعاره، بویژه استعاره مکنیه «جان بخشی» از اهمیت مضاعف برخوردار است و در زیبایی اثر، سهم عمده‌ای دارد. نویسنده با این فنّ بیانی «تشخیص یا انسان انگاری» تمام پدیده‌ها را در غم و مصیبت‌های ناشی از حمله مغول، شریک دانسته و به کمک استعاره، به احساسات و عواطف خود، شکل و تجسم بخشیده و تمام ذهنیات و امور نفسانی را، دیداری و ملموس نموده است.

استعاره (Metaphore):

«از نظر لغوی، از باب استفعال و معنی آن چیزی را به عاریت خواستن است؛ استعاره، تشبیهی است که یکی از طرفین آن، محذوف باشد با وجود قرینه‌ای که ذهن خواننده را از معنی حقیقی دور

کند و به معنی مجازی برساند؛ یا مجازی است با علاقهٔ مشابهت با وجود قرینه‌ای که ذهن خواننده را از معنی حقیقی دور کند و به معنی مجازی برساند.» (علوی مقدم و اشرف زاده 1376، 17 - 16)

این صورت بیانی، از دیرباز، یکی از پرکاربردترین ابزار هنر آفرینی برای خلق معانی و تصاویر دلنشین و مؤثر است که صاحب نظران، هریک به میزان توانایی و نوع جهان بینی خود، آن را موشکافانه بررسی نموده و سعی در معرفی ارزش و نوع کاربرد آن داشته‌اند و دربارهٔ ساخت و اجزای تشکیل دهندهٔ آن نوشته‌اند: «واژهٔ metaphor، (استعاره)، از واژهٔ یونانی metaphora گرفته شده که خود مشتق از meta به معنای «فرا» و pherein «بردن»، مقصود از این واژه، دستهٔ خاصی از فرآیندهای زبانی است که در آنها، جنبه‌هایی از یک شیء به شیء اول است.» این ابزار خیال ساز و همانند آفرین ادبی، در همهٔ زبانهای زندهٔ دنیا، حضور دارد و نقش بسزایی در مخیل ساختن و جانسین نمودن واژگان به دلیل مجازی بودن و داشتن شباهت، در متون ادبی و اشعار گوناگون شعرا دارد.» (هاوکس 1386، 11)

«استعاره» به علت داشتن قابلیت متفاوت از جمله «شباهت داشتن» و «همانندی» یا «مجازی بودن» و... زمینه و بستر مناسب نوشتن خیالی را برای نویسنده فراهم نموده است؛ یعنی مؤلف برای نشان دادن و عینی ساختن اندیشه‌ها و تأثیرگذاری بیشتر، واژه‌ای را به جای دیگری به کار میبرد و میزان همانندی و شباهت را به اوج میرساند که این امر، شباهت یا وجه شبه را، با بزرگنمایی همراه میسازد.

در خلق این اثر ارزشمند، هر یک از صورخیال و صنایع بدیعی، نمود خاصی دارند که هریک به مقتضای متن و پرورش معانی یا برای خلق عبارات شگفت‌انگیز در خدمت مؤلف بوده است اما اشکال گوناگون استعاره از نظر میزان و شیوهٔ کاربرد، فراز و فرود و برجستگیهای ویژه‌ای دارد که نقد و تحلیل هریک، ما را به عمق مطالب و به نوع جهان بینی نویسنده، نزدیکتر میسازد که در اینجا استعارهٔ مکتبه و اشکال گوناگون آن پس از تعریف، همراه با مثالهایی نقد و بررسی میشود.

استعارهٔ مکتبه (بالکنایه):

از دیرباز در نظم و نثر، یکی از زیباترین و خیال‌انگیزترین صورخیال، که به نویسنده و شاعر، کمک نموده تا مفاهیم و تصورات خود را، شکل و هیئت ببخشد، استعارهٔ مکتبه است که در تعریف آن نوشته‌اند: «آنگاه که تشبیه در ذهن و خیال گوینده، پنهان و مستور باشد، اما برای بیان این تشبیه، لفظ مشبه را ذکر کند و مشبه به را حذف نماید و در عوض یکی از لوازم مشبه به را ذکر کند و به مشبه اسناد دهد. (معانی و بیان، علوی مقدم و اشرف زاده: ص 121) در این استعاره، «مشبه به» چون حذف میشود، یک یا چند ویژگی یا از ملائمت آن، در جمله ذکر میشود یا به «مشبه» اضافه میشود که در هر دو صورت، خیال‌انگیز و شگفتی آفرین است و زبان و بیان عبارت و ترکیب را، از حالت معمولی و متعارف بیرون میکند و به قلمرو بلاغت، زیبایی آفرینی و مجازی بودن وارد میکند. استعارهٔ مکتبه به دو قسمت اصلی تقسیم میشود:

1. تشخیص یا شخصیت بخشی «personification»، که به سه شکل زیر تقسیم میشود:

- الف) در قالب جمله ب) منادایی ج) اضافه استعاری
2. غیر تشخیص: این نوع استعاره نیز به دو صورت ذکر می‌گردد:
- الف) ترکیب استعاری | اضافه استعاری ب) در قالب جمله
1. تشخیص در قالب جمله:

نسبت دادن اعمال، حالات و صفات انسانی به غیرانسان که در سطح جمله، مطرح می‌گردد، یعنی مخاطب با خواندن و درک مفهوم تمام جمله، به مجازی بودن آن «جان بخشی» پی می‌برد؛ مثال:

1. بنا بر آنکه صاحب آمد در آن چند سال که امور حضرت، در سلک انتظام می‌بود و کارهای دولت، بر وفق مرام، کوه با همه سربلندی، کمر خدمت بسته و از ربه بندگان جز سرو آزادی نجسته، خسرو سیارگان را اگر بنده می‌خواندند، میباید، مریخ را اگر خط آمان مینوشتند، مینازید، عطارد را تا دبیر حضرتش خوانند، دایم قلم‌زن بود و ماه را تا برید درگاهش گویند، شبانه‌روزی، قدمزن. (نسوی 1370، ص 58)

زیدری نسوی در عالم خیال - که وسعت و نهایت آن را نمیتوان تصور نمود - همه مخلوقات و پدیده‌ها را در ابراز این موفقیت سهیم میدانند و با ایجاد پیوند انسانی - که مملو از عاطفه و شعور است - عشق و قدرشناسی خود را نسبت به کسی - که در انجام رسالت خود موفق بوده - اعلام میدارد، گویا هریک از پدیده‌ها، همچون انسانی قدردان و قدرشناس، در کنار مؤلف قرار گرفته تا با ابراز خوشحالی از پذیرفتن خدمت دولتی بارسنگین سپاسگزاری و قدرشناسی، سبکتر گردد، به این دلیل، کوه با تمام سربلندی و افتخارات بی‌ظنیش، کمر خدمت می‌بندد تا همچون بنده‌ای خدمتگزار، به مردم و جامعه، خدمت کند، از سوی دیگر، خورشید - که خسرو سیارگان است - از بنده درگاه بودن، نه تنها عار و ننگ ندارد، بلکه آن را، وظیفه‌ای خطیر و ارزشمند میدانند و به سبب این مسئولیت‌پذیری، به خود میباید. مریخ، نماد شجاعت و جنگاوری از اینکه از سوی صاحب آمد، خط آمان دریافت نموده، مینازد و شادان است و همچنین ماه - اگر شبانه‌روز قدم زن شده و لحظه‌ای آرام و قرار ندارد - گویا پیک و برید درگاه اوست و این حرکت و فعالیت پی‌درپی، به سبب انجام رسالتی است که باید به کاملترین شکل انجام دهد و ... عبارات و جملات بالا، نمونه‌ای از دخل و تصرف شاعرانه نویسنده است که در پدیده‌ها و مخلوقات غیرانسانی انجام داده و با نسبت دادن افعال، حالات انسانی و ... احساسات و ذهنیات خود را ملموس و دیداری ساخته و زیباترین معانی را در قالب دلپذیرترین واژه‌ها یا جملات، بیان نموده است و از این رهگذر، فضای نوشته و عبارات او، مملو از شور و نشاط و حرکت یا سرشار از عاطفه و پویایی شده است.

این فضای بدیع - اگرچه در عالم طبیعت و در دنیای خارج، وجود ندارد - اما ریشه و بنیان چنین تصاویری برگرفته از واقعیت است که دخل و تصرف نویسنده، آن را از عالم واقع دور کرده و به دنیای بی‌کرانه تخیلی و شاعرانه وارد نموده که این امر، موجب گستردگی واژه‌ها، شگفت انگیز و

مؤثر بودن جملات و ... شده است که در سراسر این اثر ماندگار، چنین کاربرد استادانه‌ای، مشاهده میشود.

جملات و عبارات این اثر، همچون آینه‌ای منعکس‌کنندهٔ اندیشه، حالات و احساسات مؤلف است که مخاطب با نگاه به آن غم و شادی یا رنج و آسایش مؤلف و ... را بوضوح درک میکند، همچنانکه در جملات فوق، رضایت و آسایش نویسنده و هموعانش منعکس شده است که جان بخشیدن به پدیده‌های عظیم و باشکوه طبیعی «کوه، سرو و ...» این حقیقت را برجسته و متمایز ساخته است زیرا کوه با تمام سربلندی و عظمت خود، خدمتگزار درگاه شده و خسرو سیارگان (خورشید) نیز از بندهٔ درگاه بودن به خود میبالد که در حقیقت زیدری نسوی، احساسات و باورهای خود را به طبیعت نسبت داده است.

2. جدّ کارساز، چون پدران دلنواز، ارشاد و هدایت لازم شمرد. (نفثه المصدر، ص 24)

قلمرو تأثیرگذاری تخیل و جان‌بخشی به پدیده و عناصر مادی و غیرمادی در این اثر بسیار وسیع و گسترده است و از حد و مرز حسهای پنجگانه فراتر رفته و به عالم مجردات نیز وارد میشود و با شخصیت دادن به امور انتزاعی همچون جان، مرگ، جد «بخت و شانس»، عقل و ... امکان هنرآفرینی و نوآوریهای خود را، بیکرانه میسازد. همچنانکه در عبارت فوق، واژهٔ «جد» در مفهوم «شانس و بخت» به کمک تشخیص، از حد یک مفهوم ذهنی و انتزاعی فراتر رفته و تبدیل به موجودی شده است که روح، احساس و ... را دارد؛ یعنی میبیند، راه میبرد، هدایت میکند و ... این کاربرد هنری باعث شده است تا به جای آنکه آن را تصوّر کنیم، بتوانیم ببینیم و با او ارتباط برقرار کنیم.

«جد» در معنی «بخت و شانس» همچون پدران دلنواز، ارشاد و هدایت میکند که نسبت دادن هدایتگری به جدّ «بخت»، شخصیت بخشی «استعارهٔ مکتبه» است که به کمک آن، امور ذهنی و انتزاعی، جنبهٔ دیداری و عینی یافته و درک و تصوّر آن، برای مخاطب، ساده و پذیرفتنی شده است.

3. (قلم) دست نشینی است که از صدور حکایت کند. سخن چینی است که ناشنوده

روایت کند، سرتراشیده است و سرسیاه می‌کند. سر بریده است و سخن می‌گوید. (نفثه المصدر، ص 3-4)

یکی از عناصر بی‌جان - که با مؤلف، بیشتر از دیگر پدیده‌ها، مأنوس و همدم بوده و ترجمان اسرار درونی نویسنده است - قلم «نی» میباشد که زیدری نسوی، حالات و صفات گوناگون و دوگانه را - که بیانگر دورویی، نفاق، سخن چینی و ... است - به او نسبت داده و به حالات ذهنی و صفات مذموم و نکوهیدهٔ انسانی، شکل و هیئت بخشیده است تا از این طریق بتواند، شمه‌ای از اوج‌گیری سخن چینی، نفاق و ... - که در جامعه، نمود خاصی یافته است - بیان کند و به مخاطبان خود معرفی نماید. مؤلف شکل ظاهری و شیوهٔ کاربرد قلم را، میبیند و میداند، اما در عالم ذهنی، آن را همچون انسانی دورو و ریاکار دانسته که از صدور «سخنان صدر و دل» حکایت میکند و بدون اینکه سخنی را بشنود، به دروغ سخن چینی مینماید.

قلم مثل انسان سرخود را می‌تراشد و سر خود را رنگین «سیاه» مینماید و با اینکه سر او را بریده‌اند، باز هم سخن می‌گوید که اسناد چنین اعمال و صفاتی به قلم «نی» آن را از مرز تواناییهای بشری نیز فراتر برده و مؤلف به مدد این شیوهٔ بیانی، احساسات، صفات زشت رایج در جامعه و ... را بیان کرده است که تمامی این قابلیت‌ها، در گرو جان بخشیدن به پدیده‌هایی همچون قلم «نی» است که دارای بیان پارادوکسی یا متناقض ناماست.

4. آسمان در این ماتم، کبود جامه تمامست. (نفثه المصدور، ص 48)

هر جمله‌ای مانند تابلویی از حالات و بینش نویسنده است که در قالب کلمات، شکل و تجسم یافته‌اند؛ یعنی با جان بخشیدن به موجودات بی‌جان «آسمان» توانسته است، عظمت مصیبت و رنج خود را عینی و مادی سازد و نویسنده همانند شاعران، خیال پردازی نموده است زیرا «شاعر میان خود و شیء وحدت و یگانگی احساس میکند و اوصاف جسم و جان خویش را در شیء میبیند، داد و ستد میان شاعر و طبیعت و اشیا در این حالت «یگانگی» بیش از دیگر حالات است. زبان استعاری قابلیت بسیاری برای بیان این حالات دارد ... شاعر، صفات انسانی را به شیء می‌دهد و شیء روح انسانی می‌گیرد.» (بلاغت تصویر، فتوحی: ص 73)

چون فضای حاکم بر جامعه همراه با غم و رنج و خفقان بسیار است، نویسنده، کبودی و تیرگی آسمان و ابرها را، امری طبیعی نمیداند، بلکه با نسبت دادن حالات انسانی به آسمان، او را در این غم، شریک و سهیم میدانند که به علت ابراز همدردی و نشان دادن عزاداری، لباس سیاه را - که نشانی از ماتم و مصیبت است - پوشیده که این اسناد مجازی را علاوه بر «تشخیص» یا «جان بخشی» - که در قلمرواستعاره «مکنیه» است میتوان آرایهٔ بدیعی «حسن تعلیل» دانست که یکی از خیالیترین صنعت‌های بدیعی است که عموماً با صورخیال «شخصیت بخشی» یا «انسان انگاری» ذکر میشود که موجب تقویت جنبهٔ ادبی و هنری زبان و مفاهیمیگردد که زیدری نسوی نیز به خوبی از عهدهٔ این کاربرد برآمده است.

از سوی دیگر زیدری نسوی با آگاهی از جایگاه عناصر طبیعی در نظم و نثر و تسلط بر صورخیال بویژه تشخیص توانسته است تا عناصر عظیم و باشکوه طبیعت همچون کوه، ماه و ... را متناسب با معنی و مضمون، محمل تصاویر و مفاهیم خود قرار دهد و توانسته است با کاربرد عبارات و جملات مؤثر تا مرز واقعیت پیش رود و مخاطب را با خود همراه و همدل سازد.

5. شفق برسم اندوهزدگان، رخسار بخون دل شسته است. ستاره بر عادت مصیبت-

رسیدگان بر خاکستر نشسته است. (نفثه المصدور، ص 48)

نویسنده به شفق و ستاره، جان و اعمال یا حالات انسانی، نسبت داده که این اسناد مجازی و غیرواقعی، جنبهٔ ادبی و خیالی نوشته را تحکیم و تقویت نموده و باعث میشود تا در مخاطب تأثیر عمیق‌تری بگذارد.

مؤلف برای نشان دادن شدت اندوه و بزرگی مصیبت برای انتقال احساسات و اندیشه‌اش، از جلوه‌های طبیعی همچون شفق، ستاره و ... بهره گرفته تا قدرت القایی تصاویر و عبارات را افزایش دهد و این پدیده‌ها با جان و احساس یافتن همگی در خدمت مؤلف قرار گرفته‌اند تا عواطف و ذهنیات او عینی و زیبا ارائه شود که این لطف و زیبایی، خواننده را به مکرر خواندن اثر دعوت میکند.

6. **صراحی غرغره در گلو افکنده، نوحهٔ کار او میکرد و او قهقهه میپنداشت.** (نفثه المصدر، ص 18)

در این جمله، نوحه کردن را به صراحی «ظرف شراب» نسبت داده است. نویسنده عناصر پیرامون خود را در این غم و غفلت حاکم، سهیم میداند و با روح و جان بخشیدن به صراحی و ... شدت غفلت و مستی را به مخاطبان نشان میدهد، به گونه‌ای که آن را واقعی و حقیقی میپندارند و متأثر میگردند.

7 - **پیاله بخون دل بحال او میگریست و او قهوه می‌انگاشت.** (نفثه المصدر، ص 18)

گریستن، بویژه به خون دل و دل سوزاندن به حال کسی، بیانگر درک و عاطفهٔ سرشار انسانی است که مؤلف، آن را به پیالهٔ شراب، اسناد داده و زبان و بیان جمله را مخیل و نامتعارف نموده است که شدت رنج و مصیبت جانکاه و بیخبری حاکمان - که سراسر جامعه را فرا گرفته - از این عبارات دریافت میشود که دستیابی به این توفیق، مرهون استفادهٔ شایسته از آرایهٔ تشخیص است.

8 - **این سودا، دامن دل گرفته و این خیال، پیش ضمیر ایستاده، در آن حسرت که**

گور و کفنی روزی نخواهد بود. (نفثه المصدر، ص 56)

دامن دل یا کسی گرفتن - که در معنی کنایی متوسل شدن به کسی یا کمک خواستن از دیگران است - جزء اعمال وصفات آدمی است که نویسنده، با بیانی ادبی و غیرمعمولی، آن را به «سودا» - که امری ذهنی و مجرد است - اسناد داده و از این رهگذر، سودا و دل را - که امری انتزاعی هستند - مادی و ملموس ساخته و به خیال و سودای خود، شکل و تجسم داده است.

نویسنده با این صورت خیالی، نوشته‌اش را سرشار از نشاط، پویایی و حرکت نموده است. چنین فضایی در عالم خارج و طبیعت وجود ندارد و تخیل مؤلف با ایجاد پیوند و ارتباط غریب و بدیع - که میان این عناصر به وسیلهٔ نیروی خیال ایجاد کرده - آن را از مرز واقعیت و حقیقت دور کرده و نمودی سوررئالیستی به آن بخشیده است.

ب) **اضافهٔ استعاری:** نسبت دادن جزئی یا حالتی از انسان به غیرانسان که به صورت ترکیب یا گروه اسمی، درمی‌آید. در حقیقت جان‌بخشی عنصر غالب در صورتهای خیالی نفثه‌المصدر است که هم در تصویرهای فشردهٔ حاصل از ترکیبهای اضافی و هم در تصویرهای گسترده، همه جا حضور طبیعت و شخصیت بخشی احساس میشود و از گستردگی و غنای بیشتری برخوردار است، همچنانکه در مثالهای زیر دیده میشود:

1 - **خندهٔ صبح با همه سپیدی، بر جای نشست.** (نفثه المصدر، ص 41)

نویسنده همچون شاعران، در عالم تخیل و نامتعارف ادبی، فکر و اندیشه‌اش را به پرواز درآورده است، به این دلیل طبیعت و تمام پدیده‌ها را، جاندار و دارای اعمال و حالات انسانی فرض میکند. او با نسبت دادن ویژگیهای انسانی به غیرانسان، سبب میشود تا به ذهنیات خود، شکل، رنگ و تجسم ببخشد تا بتواند با مخاطب، پیوند مستحکمی ایجاد کند.

در سطر اول، ترکیب «خنده صبح»، اضافه استعاری از نوع «تشخیص» میباشد، زیرا «خنده» را - که از اعمال و رفتار انسانی است - به صبح اسناد داده و صبح را همچون شخصی دانسته که میخندد و هنگام خندیدن، دندان سفید و روشن او دیده میشود، صبح نیز با طلوع خود و با فرا رسیدن صبح صادق، جهان را سرشار از روشنایی و درخشش مینماید.

صبح یکی از مناظر طبیعی است که دارای «خنده» شده و با این ترکیب، به زیباترین وجه جان گرفته و خیال انگیز شده است و با عبارت خنده صبح درمی‌یابیم که دریچه‌ای از روشنایی و امید به روی نویسنده گشوده شده است.

2 - مردمک چشم اسلام در مَحَجِرِ ظَلام و دیده نجات خیره. (نفته المصدور، ص 42)

در ترکیب «مردمک چشم اسلام»، نویسنده، اسلام را - که امری ذهنی و باوری قلبی و غیرمادی است - مانند انسانی تصور نموده که دارای چشم است؛ پس «چشم اسلام»، اضافه استعاری «جان بخشیدن» یا «personification» می‌باشد که با این ترکیب‌سازی، یک امر معقول را محسوس و دیداری نموده و با نسبت دادن «چشم» به «اسلام» استعاره مکنیه آفریده و چون «چشم» موجب آگاهی و بینایی فرد میگردد، پس از نظر مؤلف، مشبه «پادشاه» برای جامعه و گسترش دین اسلام، بسیار مفید و موجب تبلیغ و رونق آن شده است و از هرگونه گمراهی و انحراف جامعه جلوگیری نموده و اکنون - که به دست مغولان بیرحم کشته شده - موجب تأثر و تأسف مؤلف و مخاطبانش گردیده که تمامی این مفاهیم و پیام‌های ارزشمند از عبارات ذکر شده، دریافت میگردد. در پایان عبارت، ترکیب «دیده نجات»، نیز، اضافه استعاری از نوع تشخیص است که خواننده هنگام مطالعه، انسانی را در نظر می‌گیرد که چشمانش از شدت تعجب و شگفتی، باز و خیره مانده است، نویسنده «نجات» را - که از امور عقلی و ذهنی میباشد - با این تصویر، محسوس و دیداری نموده است.

3 - ندانم، که تا آن خِلال که نُسخه مکارم از آن بُردندی، کجا رفته است و آن خِصال

که خاک در چشم آب حیات زدی، کی تغیر گرفته است. (نفته المصدور، ص 123)

عبارت اسمی «چشم آب حیات» در مفهوم ثانوی و نامتعارف به کار رفته؛ یعنی «آب حیات» به هیئت و به شکل انسانی درآمد که دارای چشم است و این تصویر موجب میگردد تا مخاطب اندیشه‌ها و معانی نهفته و عقلی را محسوس و عینی درک نماید. مؤلف، هم ترکیبات بدیع و هنری می‌آفریند و هم بین واژه‌های به کار رفته در ترکیبات غریب و شگفت‌انگیز، با دیگر واژه‌های به کار رفته در سطح جمله، پیوندی نهانی و منحصر به فرد ایجاد میکند و تلاش ذهنی خواننده را برای درک روابط نو و پنهانی افزایش میدهد که در حقیقت رسیدن به مفاهیم نهفته و زیباییهای به کار

رفته، همچون حل نمودن یک جدول یا معمّای دشوار، ذهن را درگیر و پویا میسازد، همچنانکه زیدری نسوی انجام داده است.

4- و از سرگذشتهای خویش، که کوه پای مقاسات آن ندارد، و دود آن، چهره خورشید را تاریک کند. (نغثه المصدر، ص 4)

نویسنده برای تأیید و تأکید بر شدت بخشیدن به رنجها و مصیبتها، به خورشید، روح و شخصیت انسانی داده؛ یعنی «چهره» - که جزئی از اعضای انسان است - به خورشید اضافه نموده و اضافه استعاری یا استعاره مکتبه از نوع «تشخیص» یا «شخصیت بخشی» آفریده است، زیرا در ترکیب «چهره خورشید» وجود مضاف «چهره» برای مضاف‌الیه «خورشید» عاریت و قرضی است و این اسناد مجازی و غیرواقعی، نوشته را، مخیل و ادبی نموده است.

غم و اندوه از حالات روحی و عاطفی هستند که تصوّر و تجسم نمودن آن به راحتی میسر نمیشود، در حالیکه نویسنده دچار غم و مصیبتی طاقت فرسا شده است که میخواهد آن را در قالب کلمات و عبارات برای مخاطبان نمایان سازد، به این دلیل ابتدا کوه را - که نماد و مظهر مقاومت و ایستادگی است - از تحمل این غم و رنج، ضعیف و ناتوان توصیف میکند، سپس با بیانی اغراق‌آمیز توأم با جان‌بخشی آن را چنان عظیم و نامود میکند که حتی چهره خورشید را - که مظهر درخشندگی و عظمت است - تیره و تار نموده است که خواننده با این توصیفات به اوج و شدت غم و غصه پی میبرد.

5- سحرگاهان که نفس سر بمهر صبح، سرد مهری آغازید، سپیده دم سرد بتدریج، دهن باز کرد، خویشان بخرابه‌ای انداخته بودم. (نغثه المصدر، ص 92)

ذکر واژه‌های «سحرگاهان، نفس، سر بمهر، صبح» - که هر یک از صامت «س» برخوردارند - ابتدا واج‌آرایی «نغمه حروف» ایجاد کرده و ثانیاً نسبت دادن «نفس» به صبح - که موجب آفرینش ترکیب اضافی «نفس صبح» شده - بلاغت و شیوایی کلام را افزایش داده و ترکیبی هنری و بلیغ خلق شده که به آن «نفس صبح» اضافه استعاری از نوع «تشخیص» میگویند. این نسبت نامتعارف و ادبی، موجب تکانه ذهنی مخاطب میشود و او را برای فهم عمیق‌تر، به تأمل و دقت نظر وامیدارد.

6- و آن خبر ناخوشی که مذاق عیش، تلخ گرداند، نخست از من خواهد شنود. (نغثه-المصدر، ص 36)

شعرگونگی یا شاعرانه بودن کلام زیدری نسوی در خلق عبارات ادبی و مجازی و گاه موسیقایی ساختن کلمات و جمله‌ها، با فراز و فرودهای گوناگون، در سراسر سطور این نثر دلنشین و مصنوع مشهود است، چنان که در جمله فوق، نویسنده، یک پیام یا خبری بسیار معمولی «آن خبر تلخ و ناگوار را ابتدا از من خواهد شنید» با اسنادهای ثانوی و مجازی، هنری‌تر کرده و نرم زبانی و هنجارهای بیانی را دگرگون نموده است؛ یعنی خواننده باید به سلاح بلاغت، تسلط داشته باشد و ذهن و زبان شاعرانه را بداند تا برای دریافت مفاهیم نهفته در پرده الفاظ، به خوبی بشناسد و از آن لذت ببرد.

ترکیب «مذاق عیش» ادبی و نامتعارف است؛ یعنی وجود «مذاق» برای «عیش» غیرواقعی و مجازی است و آن را معادل با «کام عیش» می‌توان در نظر گرفت؛ پس «عیش» یا «زندگی و خوشی» مانند انسانی است که دارای «مذاق» است که «مذاق او» با شنیدن خبر تلخ، ناگوار و منغص می‌گردد. همچنین «تلخ گرداندن» را - که مربوط به حسّ چشایی است - به خبر نسبت داده که به آن «حسّ آمیزی» گفته میشود که این صنعت بدیعی نیز، اسنادی مجازی محسوب میشود. اکنون چند جمله که دارای اضافه استعاری از نوع تشخیص است، بدون نقد و تحلیل ذکر می‌گردد؛ مثال:

7 - حسابی که بده انگشت تدبیر، بر هم گرفته بودم، بیک ایمای تقدیر، برهم زده شد. (نفته المصدور، ص 100)

8 - نصاری برد، بر سنت حواریان، گازی می‌کردند، دست صبا، آنجا از حلّ آزار، هنوز دور. (نفته المصدور، ص 101)

9 - سحرگه کآفتاب عالم افروز سر شب را جدا کرد از تن روز (نفته المصدور، ص 103)

(ج) تشخیص به صورت منادایی: منادا در این صورت غیرانسان است؛ مثال:

1. ای مرگ، پیکار فروگذار، چون همه تیرانداختی و ای روزگار بیکار باش، چون جعبه بپرداختی. (نسوی 1370، ص 50)

«مرگ» مانند انسانی - که سخنان و کلام نویسنده را میشوند و درک مینماید - مورد خطاب واقع شده، یعنی ای مرگ تو سخنان مرا، میشنوی پس به پیام من، گوش فرا ده و جنگ را رها کن، زیرا همه تیرهای شکار را انداخته‌ای و جعبه‌ات اکنون خالی است. سپس «روزگار» را مانند «مرگ»، منادا قرار داده و یک مفهوم نفسانی و ذهنی را با این نوع کاربرد، ملموس ساخته و با جان بخشیدن به روزگار، تمام سخنان خود را - که همانا شدت جنگ و پیکار و خونریزی و شکار مردم است - به مخاطبان اعلام نموده که مخاطب با خواندن این جملات خیال‌انگیز، علاوه بر لذت بردن از تخیل گسترده و غنی، از انتقال و دریافت مفاهیم نیز لذت می‌برد، اگرچه پیامش سراسر مرگ، غارت، آوارگی و ... است.

2. و سرد مهرا روز! که این نعی جان سوز بدو رسید و فرو نایستاد. (نسوی 1370، ص 48)

مؤلف با منادا قرار دادن روز سرد مهر، هنریترین جملات را به کار برده و خواننده هنگام مطالعه، موجودی همچون انسان، صاحب درک، عقل و ... در مقابل دیدگان خود، تجسم می‌نماید و شدت غم و مصیبت را به وضوح در می‌یابد و پس از دریافت پیام نهفته در عبارات، سخت متأثر و اندوهگین میشود.

3. ماه در این حادثه مشکل اگر رُخ به خون خراشیده، بحقست. سنگین دلا کوه! که این خبر سهمگین بشنید و سر نهاد. (نفته المصدور، ص 48)

ماه در این حادثه، چهره خود را با خون، خراشیده است که اشاره به شیارهایی دارد که در سطح ماه دیده میشود؛ اما مؤلف، ماه را انسانی پنداشته که بر اثر تحمل غم شدید، چهره خود را میخراشد و خونین میسازد که علاوه بر تشخیص از آرایه بدیعی «حُسن تعلیل» هم بهره گرفته است. مخاطبان با آگاهی از چنین عبارات متأثر کننده درمی‌یابند که غم و غصه گسترده نه تنها همنوعان بلکه موجودات زمینی و آسمانی را هم به شدت غمگین و ناراحت ساخته و حتی ماه نیز در مقابل این حوادث، تاب مقاومت ندارد و چهره خود را میخراشد و خون آلود میسازد.

کوه - که نماد پایداری و استقامت است - منادا واقع شده و از این‌که خبر سهمگین را شنیده، اما همچنان سر بلند و مرتفع ایستاده و سر تسلیم فرود نیاورده، سنگین دل و بیرحم خطاب شده که اوج نوآوری، غریب‌اندیشی مؤلف و تازگی مطالب را میرساند.

2 - غیر تشخیص:

الف) ترکیب استعاری یا اضافه استعاری: آن است که وجود مضاف برای مضاف‌الیه، عاریه و قرضی باشد؛ یعنی، در اصل تشبیهی است که «مشبه به» حذف شده، اما جزئی از آن، به «مشبه» اضافه شده که در این صورت «مشبه به» محذوف، انسان نیست؛ مثال:

1- آن خاکساران آتشی را خاک، سوی مکمن اجل میراند و آن گوران خرطبع را گور،

سوی مرا بوض آساد میدواند. (نفته‌المصدر، ص 33)

«اجل» از امور ذهنی، مجرد و انتزاعی است و مجسم نمودن آن دشوار و لمس یا دیدار کردن آن، ناممکن است؛ اما مؤلف که خودش گرفتار بلاها و قتل و غارت ناجوانمردانه شده است، شدت اجل و مرگ را درک و احساس مینماید و اکنون به عنوان نویسنده، میداند که بیان این حالات ذهنی و نفسانی، از قلمرو واژه‌های محسوس و متعارف بیرون است و جملات تکراری و متعارف از عهده این رسالت برنمی‌آیند. به این سبب، «اجل» را - که غیرمادی و ذهنی است - همچون شکارکننده‌ای پنداشته که در کمینگاه، منتظر فرصت مناسب است، سپس «مشبه به»؛ یعنی شکارچی را حذف نموده و یکی از ملائمت یا یکی از اجزاء اصلی آن برای شکار - که همانا مکمن «کمینگاه» است - به مشبه معقول «اجل» نسبت داده و ترکیب زیبا و خیالی «مکمن اجل» ساخته که به آن «اضافه استعاری» یا «استعاره بالکنایه» میگویند که مؤلف به‌خوبی از آن سود جسته است.

2- **والحق من بنده از حُرقتِ فرقتِ دوستان و احباب و ضُجرتِ هجرتِ یاران و اصحاب،**

چندان بار محنت بر دل نهاده بودم و چنان از جان و جهان - تا بآب و نان چه رسد -

سیرگشته. (نفته‌المصدر، ص 57)

نویسنده فرقت را مانند آتش «مشبه به» دانسته، سپس «مشبه به» را حذف نموده و یکی از متعلقات آن «حرقت یا سوزش» را به مشبه «فرقت» اضافه نموده و ترکیب استعاری «حرقت فرقت» آفریده است و از سوی دیگر، موسیقی حاصل از «مضاف و مضاف‌الیه» - که سجع متوازی هستند - نیز دلنشینی و آهنگینی کلام را تقویت نموده و آن را دلپذیر کرده است.

نویسنده دوری از دوستان و تنهایی را همچون آتشی دانسته است که حرارت ناشی از آن، جسم و جانش را میسوزاند و از این رهگذر اندوه زیاد و جانکاه را - که دامنگیر مؤلف شده است - برای مخاطبان حسّی و قابل لمس کرده است.

3- با خود گفتم: «شب این حادثه یلدا، دیجور است و لَجَّة این واقعه را کرانه بس دور،

این مردار را بسگان بازگذار. (نفثه المصدور، ص 95)

ترکیب «شب این حادثه یلدا» تشبیه بلیغ اضافی است، که وجه شبه آن، «طولانی و تاریک بودن» است، زیرا نزد ایرانیان، این شب به «سردی، طولانی بودن و تاریکی زیاد» معروف و شناخته شده است، پس این حادثه، مانند شب یلدا، تاریک، سرد و طولانی است که وجه شبه آن حذف شده و طرفین آن «مشتبه و مشتبه‌به» به هم اضافه شده‌اند.

«لَجَّة» در مفهوم «میان‌ه و عمیق‌ترین جای دریا» برای واقعه، مفهوم ثانوی و مجازی دارد؛ یعنی مؤلف واقعه را به عنوان «مشتبه» و دریا را به عنوان «مشتبه‌به» دانسته، سپس مشتبه‌به «دریا» را حذف کرده و یکی از اجزای اصلی آن «لَجَّة» را به مشبه «واقعه» نسبت داده و اضافه استعاری «استعاره مکنیه یا بالکنایه» ساخته و ترکیبی مجازی آفریده است که وجود مضاف برای مضاف‌الیه واقعیت ندارد، بلکه عاریت و قرضی است.

از آنجا که لَجَّة، متعلق به دریاست و مفهوم «عمیق‌ترین جای دریا» را می‌رساند، این ترکیب مجازی، باعث می‌شود تا «واقعه» مانند دریا، عظیم، گسترده و عواقب آن نیز، عمیق و تأثیرگذار متجلی گردد که هدف صاحب کتاب نیز، مؤثر وانمود کردن این حادثه و واقعه‌های مخرب است که لشکر قسی القلب تاتار، انجام داده‌است؛ پس ترکیب «لَجَّة واقعه» اضافه استعاری یا استعاره بالکنایه است که به عنوان یکی از امکانات مهم مضمون‌سازی برای نویسنده است که به خوبی ایفای نقش نموده است.

«مردار» استعاره مصرّحه از غنایم و امکانات مالی مردم است که مؤلف، با نفرت و خشم، چنین واژه‌ای را به کار برده تا در خور لشکر تاتار - که همانا سگ صفتان هستند - باشد، همچنین «سگان» هم استعاره مصرّحه از «افراد لشکر مغول» است که ذکر مردار و سگان، موجب می‌شود تا مخاطب هر دو واژه را در مفهوم واقعی بداند که این کاربرد هنری را «استعاره مصرّحه مرشّحه» مینامند.

ب) استعاره مکنیه در قالب جمله:

1- و بلا را در ابتلای خویش، چشم نهاده، و دهن گشاده یافت و دانستم که بی قطع

حدود صفائح، عبور از آن ورطه هائل ناممکنست. (نفثه المصدور، ص 86-87)

«بلا» امری معقول و غیرقابل لمس است و حواس پنجگانه، از درک یا تصوّر مادی آن، عاجز و ناتوان میماند؛ اما نویسنده، با نسبت دادن رفتار و اعمال موجودات مادی و غیرانسانی، آن را دیداری و عینی ساخته؛ یعنی «بلا» را همچون حیوانی درنده و شکارکننده دانسته که در اطراف زیدری نسوی، کمین کرده و منتظر فرصت مناسب است و در حالتی - که دهان گشاده تا شکار نماید - مؤلف

و دیگران را می‌پاید تا در فرصت مناسب، حمله کند و او را صید خود کند؛ سپس «مشبه به» را حذف نموده و حالات و رفتار مشبه به را - که چشم نهادن و دهن گشادن است - به مشبه معقول «بلا» اسناد داده که به این کارکرد ادبی و مخیل، «استعارهٔ مکنیه» در قالب جمله گفته میشود که در ماندگاری و جاودانه شدن این اثر و موفق بودن مؤلف در مقایسه با دیگر نویسندگان، نقش برجسته‌ای را ایفا میکند.

2 - همه روز قصد را میان چُست بسته ... و در کمین فرصت خزیده، کمان قصد تا

گوش کشیده. (نفثه‌المصدر، ص 13)

وزیر و مؤلف کتاب، ابتدا، سابقهٔ همنشینی و دوستی داشته‌اند؛ اما این رفیق و همدلی، به عداوت و کینه میگراید، به گونه‌ای که در باب مکر و حيله‌هایی که وزیر، برای کسر حال نویسنده انجام داده، مینویسد، وزیر به خون من تشنه بود و... در سطر اول «میان بستن» کنایه از آماده شدن برای کاری است که زیدری نسوی میگوید، وزیر برای قصد سوء نسبت به من، همیشه مهیا بود و ... که بهره‌گیری از کنایه، این امر ذهنی را، ملموس و قابل فهم ساخته؛ اما مهمتر از آن، منتظر و مراقب بودن وزیر، برای آسیب رساندن به مؤلف است که نویسنده به یاری کنایه و استعارهٔ مکنیه، کینه و انتقام‌گیری را - که امری معقول و غیرمادی است - دیداری و ملموستر نموده است. نویسنده میگوید: وزیر «مشبه»، همانند حیوانی درنده و شکاری یا همچون ماری شکارکننده، در کمین فرصت خزیده تا در وقت مناسب، کمان قصد را بکشد و مرا مورد حمله قرار دهد تا انتقام بگیرد.

ترکیب «در کمین خزیدن» عموماً برای حیوانات شکاری همچون ببر و پلنگ یا برای مارهای بزرگ به کار میرود که استفاده از این امکان هنری، موجب می‌گردد تا - آنچه در ذهن و تخیل است - به صورت ماده و شکل درآید و مخاطب با آن، ارتباطی مستحکم برقرار سازد و تخیلات، جنبهٔ دیداری و محسوس یابند.

3. و از آن، بیخبر، که بخانه، مهمانی بیگانه رسیده است؛ و در یورتگاه، بلایی ناگهان

نزول کرده. (نسوی 1370، ص 21)

«یورتگاه» در معنی خیمه‌گاه یا محل سکونت به کار رفته؛ اما «بلا» را - که امری ذهنی و مجرد میباشد - همچون پدیده‌ای مادی و آسمانی تصوّر شده که از آسمان نزول کرده و آنجا را فرا گرفته است؛ پس اسناد فعل «نزول کرده» برای بلا «استعارهٔ مکنیه یا بالکنایه» نامیده میشود و به کار بردن فعل «نزول کرده» - که محسوس و دیداری است - با «بلا» از این جهت که هر دو در نظر و باور مردم از آسمان فرود می‌آیند، سنخیت و هماهنگی دارد و فراوانی یا فراگیر بودن بلا را نیز در ذهن تداعی مینماید.

4 - مدت شش ماه در این چشمداشت، مستغرق شد. (نفثه‌المصدر، ص 30)

مؤلف برای اینکه نمایی روشن و شدت انتظار کشیدن را - که توأم با بی‌صبری، خطرات احتمالی و آوارگی‌های طاقت فرسا است - به وضوح نشان دهد و از سوی دیگر انتظار و بیقراری را - که امری

معقول و ذهنی است و تصوّر و درک مستقیم آن ممکن نیست عینی و پذیرفتنی سازد، از صورخیال بویژه استعاره مکنیه (بالکنایه) بهره گرفته و حالات درونی و نفسانی را مادی و دیداری ساخته که مخاطب با اطلاع از واژه «مستغرق شدن» بی شک، اوج و زیادی انتظار را ترسیم مینماید؛ یعنی همانگونه که انسان در آب زیاد در میانه دریا، غرق و غوطه ور می‌گردد، او نیز در این شش ماه، آنچنان شدید منتظر مانده که گویا درون آن غرق شده و دائم برای نجات یافتن دست و پا میزند و چه بسا در این انتظار، غرق و نابود گردد؛ یعنی شدت و اوج‌گیری انتظار، او را از پای درآورد همانگونه که آب دریا، فرد غوطه‌ور در آب را، غرق و ناتوان میگرداند.

5- و تا بیابانک باخبرم که رسیده است، و آنجا از گذر تاتار معوق شده و چون بلا را

بحوالی خویش، محیط دیده، حین لا یغنی الندامه، پشت دست می‌خاییده. (نفته‌المصدر، ص 10)

کثرت لشکر مغول و پراکندگی آنان در سراسر این کتاب با تعابیر مختلف، بیان شده است؛ در این جملات هم به بی‌شماری این خونخواران دیوصفت اشاره شده است. برای اینکه «بلا»، شکل و تجسم یابد، نویسنده، بلا را - که از امور انتزاعی و معقول است - به عنوان «مشبه» قرار داده و با حذف «مشبه به محسوس» از قبیل «سیل، طوفان، لشکر و ...»، نوشته‌اش را خیال‌انگیز نموده و یکی از متعلقات «مشبه به» را در جمله به کار برده و آن را به مشبه «بلا» نسبت و اسناد داده و نویسنده جمله‌ای برخوردار از «استعاره مکنیه» ساخته و میگوید: «بلا» را همچون سیل، لشکر عظیم و ... در اطراف خود، مشاهده کردم که مرا احاطه کرده است، در اینصورت «بلا» بسیار محسوس و تصویری ارائه شده است و هر خواننده‌ای درمی‌یابد که بلا و حوادث بسیار وسیع و گسترده تمام جوانب نویسنده و دیگران را احاطه کرده است به گونه‌ای که گریز و رهایی از آن، بسیار سخت و یا ناممکن است و از سوی دیگر ناامنی و خطرناک بودن وضع کشور در زمان مؤلف را کامل و گویا نشان میدهد.

نتیجه‌گیری: «نفته‌المصدر» اثری ادبی - تاریخی است که وقایع تلخ و حوادث هولناک ناشی از حمله مغول، در لابلای عبارات و ترکیبات آهنگین و ادبی آن، نهفته است که زیدری نسوی تمامی صنایع ادبی و صورخیال (تشبیه، استعاره و ...) را به خدمت خویش درآورده و پیام و گزارشهای خود را در قالب زیباترین و بدیع‌ترین ترکیبهای ادبی بیان کرده است.

این اثر مجموعه‌ای از زیباترین آرایه‌های ادبی و نکته‌های بلاغی همراه با باریک اندیشی و نازک خیالیها و عرصه‌ای گسترده برای جولان اندیشه و تخیل و عواطف نویسنده است که اصرار مؤلف بر آوردن انواع سجعها و کلمات هموزن و قرینه‌سازی‌های مکرر موجب شده است تا به شعر نزدیکتر شود و آن را «نمونه‌اعلای نثر فنی و مصنوع» بنامند.

توانایی فوق‌العاده مؤلف در کاربرد انواع صورخیال و صنایع بدیعی در سراسر کتاب مشهود است که صورت بیانی «استعاره مکنیه» و انواع آن از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است؛ یعنی زیدری نسوی، برای ابراز اندیشه و شکل و عینیت بخشیدن به ذهنیات و عواطف خود، ابتدا از «تشخیص یا انسان

انگاری» استفاده نموده و با این ابزار خیال‌پردازی و امکان هنر آفرینی، تمام طبیعت و پدیده‌هایش را در غم و مصیبت ناشی از حملهٔ مغول، شریک دانسته و از سوی دیگر با آفرینش اسنادهای مجازی، به امور ذهنی و انتزاعی تجسم و هیئت بخشیده و معانی و مفاهیم عقلانی و نفسانی را برای مخاطب، دیداری و قابل فهم نموده است.

نویسنده برای اینکه امور ذهنی و عقلانی همچون «صبر، جان و ...» دیداری و قابل دسترس باشند یا از صنعت «شخصیت بخشی» استفاده نموده و یا با اضافه نمودن جزئی از پدیده‌های طبیعی و ملموس، اضافهٔ استعاره «استعارهٔ مکتبه» آفریده و از طریق «مشبه‌به» محذوف - که ملموس و دیداری است - «مشبهٔ عقلی» را عینی و قابل لمس نشان داده است و در این عرصه نیز موفق بوده است.

منابع و مأخذ:

1. استعاره. هاوکس، ترنس. ترجمهٔ فرزانه طاهری. 1386. تهران: نشر مرکز
2. بلاغت تصویر. فتوحی، محمود. 1389. تهران: انتشارات سخن
3. ترجمان‌البلاغه. هاشمی، احمد. ترجمهٔ حسن عرفانی. 1380. تهران: نشر بلاغت
4. سیب باغ جان. خلیلی جهان تیغ، مریم. 1380. تهران: انتشارات سخن
5. معانی و بیان. علوی‌مقدم، محمد و اشرف‌زاده، رضا. 1376. تهران: انتشارات سمت
6. معانی و بیان. همایی، جلال‌الدین. 1370. تهران: نشر هما
7. نفثه‌المصدر. زیدری نسوی، شهاب‌الدین. تصحیح یزدگردی امیرحسین. 1370. تهران: نشر

ویراستار

